

# زبان ما، هویت ملی ماست

همین نیاز میرم آدمی به الفاظ موجب آن شده است که به وضع الفاظ بپردازد و در برابر هر معنایی لفظی را که نمایانگر آن باشد، قرار دهد و بر همین اساس قرآن کریم در آیاتی چند به اهمیت قدرت سخنگویی آدمی اشاره فرموده که از آن جمله است:

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (خدای مهربان به رسولش قرآن آموخت و انسان را خلق کرد و به او تعلیم نطق و بیان فرمود. الرّحمن - ۴)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (و همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود. بقره - ۳۱)

با استناد به همین آیات شاعر گفته است:

سخن از عرش برین آمده است  
بهر پاکان به زمین آمده است

## کلام و قلم

چنانکه معلوم است هر لفظ صوتی است که در هوا پخش می‌شود و به سرعت محو می‌گردد یعنی علامتی است فزّار و ناپایدار که عمر آن لحظه‌ای بیش نیست و فقط هنگام روایروی با دیگران به کار می‌رفت و امروز نیز جز در مواردی چون بکارگیری ضبط صوت چنین است. اما آدمی مایل بوده و هست تا افکار و اندیشه‌ها و خواسته‌های خود را به مکانهای دور دست و به آیندگان و کسانی که با او روایروی نیستند نیز برساند. به همین جهت به وضع الفاظ بسنده نکرده و یک سلسله علائم و نشانه‌های دیگر ابداع کرده که همان خط یا علائم مکتوب یا الفبا باشد که علائمی است به مراتب پایدارتر و ثابت‌تر، و آنگاه این علائم مکتوب را نشان الفاظ یعنی دال بر الفاظ قرار داده است.

قرآن کریم در اشاره به اهمیت این دسته از علائم فرموده است:

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (سوگند به قلم و آنچه خواهد نگاشت. قلم - ۱)

تو جانان نامه است و کردار خط

به جان بومکن جز به نیکی رقم  
به نامه درون جمله نیکی نویس

که در دست تست ای برادر قلم

[در حقوق اسلامی نیز اصطلاح «مرفوع القلم» به کسانی اطلاق می‌شود که قوه تمیز و نیروی تعقل در آنها ضعیف است چون کودکان، مجبورین (کسانی که اجازه تصرف در املاک و حقوق خود را ندارند) دیوانگان و امثال آنها و از این رو اینان از هرگونه مسئولیتی معافند.] اصطلاحات جاری میان مردم نظیر «قلم عفو کشیدن»، «قلم در دست دشمن بودن»، «قلمی شدن» و نظایر آنها نیز حاکی از نهایت اهمیت این ابزار در ثبت و ضبط وقایع و حقایق و دقایق است.

## اجتماعی

### خلاصه مقاله

در حالی که هم اکنون دهها محقق آلمانی سرگرم یافتن ریشه‌های آن گروه از واژگان آلمانی هستند که از زبان فارسی برگرفته شده‌اند، و در شرایطی که بونسکو زبان فارسی را از جمله زبانهای زنده و پویایی می‌داند که از قابلیت بالایی برای آفرینش لغات و اصطلاحات جدید برخوردار است، و سرانجام در روزگاری که در صدها دانشگاه و مرکز پژوهشی گسترده در سراسر گیتی زبان و ادب فارسی تدریس و تحقیق می‌شود، این زبان در زادگاه خود - ایران - سخت مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است.

حتی فعال شدن فرهنگستان که همین امسال بودجه‌ای چهارصد میلیون تومانی به آن اختصاص داده شده اندکی از بی‌توجهی، کج سلیبکی و خود مختاری‌هایی را که همگان بر این غنی‌ترین میراث برجای مانده از پدران و مادران ما روا می‌دارند، تکلیست است.

زبان فارسی شاخص‌ترین وجه هویت ملی ما است، و اینک همگان این میراث را در برابر هجوم واژگان بیگانه و کج سلیبکی خودی، بی‌مدافع رها کرده‌اند.

### نوشته محمدعلی السّتی

از میان تمامی ابعاد فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، جزئی و کلی، کمی و کیفی زندگی آدمی آن دسته مقدّستر، مهمتر، متعالی‌تر، پرشکوه‌تر و در یک کلام قابل توجه‌تر است که به هویت و ماهیت او مربوط است و نه تنها وجه ممیّزه او از سایر مخلوقات را تشکیل می‌دهد، بلکه در بین هموعانش نیز نمایانگر منش و شخصیت و مشخصه مقام و منزلت و مبین شأن و مرتبه انسانی اوست. این دسته شامل صفات عالی‌های نظیر عقل و معرفت، عشق و ایثار، محبت و مودت، دانش و بینش و سایر خصائل ارزشمند است که خوانندگان خود بر آنها به کمال واقفند، اما آنچه در این بین مدنظر است، جوهر مشترکی است که نه تنها ریشه عقلی و نقلی موضوعات فوق است بلکه آثار آن دائماً در جای جای حیات انسانی همراه با مفاهیم مزبور به چشم می‌خورد. جوهره‌ای که چیزی جز سخن گفتن نیست.

سخن گفتن آنچنان اصالتی در تبیین ماهیت و هویت انسانی دارد که حکمانی چون ارسطو انسان را حیوان ناطق می‌خوانند و کلّ انسانیت و وجوه ممیّزه آدمی را از سایر جانداران خلاصه شده در قوه ناطقه او می‌بینند. و در مقایسه بین آدمیان نیز ادبانی چون سعدی سخن گفتن را عامل تشخیص تفاوتها می‌شناسد.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد یا

زبان در دهان ای خردمند چیست

کلیله در گنج صاحب هنر  
یا

چو در بسته باشد چه داند کسی

که گوهر فروش است یا پیله‌ور  
نطق به معنای سخن گفتن، هم خانواده با منطق به معنای شیوه تفکر صحیح است و ارتباط آنها در اینجاست که هرگاه آدمی بخواید اندیشه‌ها و تفکرات خود را به جای دیگری انتقال دهد، دیگران را از آنچه

در ذهنش می‌گذرد، آگاه سازد، ناچار از «سخن» استفاده می‌کند. به عبارت دیگر الفاظ را برای افاده مقصود خود به کار می‌برد.

عامه چنین می‌پندارند که آدمی نخست می‌اندیشد و سپس اندیشه‌های خویش را در قالب الفاظ می‌ریزد و بر زبان می‌آورد. اما با کمی دقت معلوم می‌شود که اساساً تفکر بدون استعمال الفاظ امکان‌پذیر نیست و حتی وقتی که انسان لب از سخن فرو بسته و به اندیشه فرو رفته باشد، باز در واقع با یک سلسله الفاظ مخیّلی به تفکر می‌پردازد و به قول حکما گویی با خود حدیث نفس یا نجوی می‌کند. یعنی همین که مثلاً تصوّر کتاب و قلم یا اتومبیل و جز آن به ذهن بیاید بی‌درنگ و بلافاصله الفاظ معادل آنها در ذهن حضور می‌یابد و به همین جهت تفکر و تعقل را نطق باطن می‌نامند (در مقابل نطق ظاهر که با الفاظ مسموع انجام می‌یابد.) (در زبان یونانی لفظ "Logos" که لوژیک به معنی منطق هم مأخوذ از آنست، هم به معنی فکر و خرد است و هم به معنی نطق و سخن.)

پرورش ذهنی و فکری آدمی و از قوه به فعل آوردن استعدادهای او جز با بکار بردن لفظ امکان‌پذیر نیست زیرا معانی مجرد و انتزاعی تنها به وسیله الفاظ کلی به شخص آموخته می‌شود و بدین سان موجب شکفتن استعدادها می‌گردد و آدمی را از محسوس به معقول منتقل می‌سازد:

آدمی فریه شود از راه گوش

جانور فریه شود از راه نوش  
اگر با کودکی به هیچ وجه سخن نگوئید، ذهن او از مرحله کودکی فراتر نمی‌رود و هرگز به رشد و کمال لازم نمی‌رسد. پس زبان اولاً توأم و همراه با اندیشه درونی آدمی است، و ثانیاً موجب انتقال دانشها و فرهنگ و تمدن به دیگران است و آموزش و پرورش بدون استعانت از آن امکان‌پذیر نیست و به همین جهت آموزش ناشوایبان و بالا بردن سطح اندیشه آنان به مراتب دشوارتر از آموزش نابینایان است.

# ساعات دروس زبان فارسی، زنگ تفریح مدارس است!

حاکم ظالم به سنان قلم

دزدی بی تیر و کمان می کند

کَلَمَه ما را کله از گمرک نیست

اینهمه بیداد، شبان می کند

حال این قلم باید در دست چه کسی باشد و چگونه به کار آید؟ هر نوشته صاحب دو وجه اساسی است که یکی فرم و شکل آن است و دیگری مضمون و محتوای آن، که این دو بُعد، دو بال پروازند که او جگرگیری بدون صحت هر یک و نیز هماهنگیشان ناممکن است. تا امروز آن چنانکه مرسوم بوده و هست ملاک شهرت یک نویسنده یا شاعر غالباً تدرت آنها در آفرینش اشکال زیبای ادبی بوده و کمتر کسی محتویات ضمیر آنان را معیار قضاوت قرار داده است. در حالی که این تکنه قابل تأمل و تعمق است که یا شاعر عهدی که تعیین سرنوشتها به فرمان خلیفه بغداد به عربی است و تعیین مقدرات از سوی سلطان غزنوی به ترکی، شصت هزار بیت فارسی سره می سراید، همسنگ کسی است که در عصر هجوم لشکر مغول از شرق و یورش سپاه صلیبی از غرب و تاخت و تاز سیل تاتار از شمال، وقتی خوش (!) دارد و در سزمینی سراسر حقام خون از فضیلت قناعت داد سخن می دهد.

آیا براستی دومی شاعر است و یا ناظمی است که صرفاً عروض و قافیه می داند؟ صاحب کدام بصیرت می تواند ناصر خسرو علوی قبادیانی را که قامت رسای خود را در برابر بیدادگری خم نمی کند و داد من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری راه سر می دهد، یا آن که برای حفظ جیره تریاک خود پویایی را در تن دادن به سیل حوادث، چون خسی که در رودخانه ای پر جوش و خروش افتد می شناسد، با یک چشم بنگرد؟ آیا حقیقتاً می توان نوشته های روشنگر نویسندگان معتمد را با زواند انتشاراتی منشیان نشخوارگر باصطلاح «واقعیتهای انکارناپذیر» مقایسه کرد؟ با کدام جسارت می توان گزارشی را که آئینه تمام نمای صفا و اخلاص یک محقق است با تراوشات مغز علیل یک دلال قلم به مزد قیاس کرد و ملاک سنجش را قدرت بیان آنان قرار داد؟

درس فارسی یا ساعت تفریح؟

البته هدف از بیان این نکات خلط انگیزه و انگیزه

نوشتاری نیست و نگارنده را هیچگاه نظر بر دخالت در بحث طولانی داوری شخصیت های ادبی نبوده و فعلاً هم نیست. آنچه مقصود است اینکه نباید در بررسی ارزشهای آثار ادبی چشم را بر مضمون آنها و تعهدات پدید آورندگانشان بست و فقط به موزونی و دلنشینی متون آنها گوش سپرد. در این مقابل بحث در مورد همان وجه نخستین نگارش یعنی شکل و صورت آن خواهد بود.

اگر درست بیندیشیم حتماً متوجه خواهیم شد که ما به کسی با سواد می گوئیم که می تواند از روی متنی با صدای بلند بخواند و فی المثل اگر به او چیزی بگویند همان را بر صفحه کاغذ می تواند بنویسد و متأسفانه غالب باسوادان ما قدرت انتقال کامل مقصود خود را به صورت مکتوب به دیگران ندارند و منظور مکتوب سایرین را نیز به درستی در نمی یابند. با سوادان ما حتی متونی با عمر بیش از شصت یا هفتاد سال را نیز به دشواری می خوانند تا چه رسد به اینکه آنها را بفهمند و با اینحال باز هم در مدارس ما دروس ادبیات فارسی، املاء، انشاء، دستور زبان و آئین نگارش منزوی و مهجورند و با اینکه قوانین آموزشی و پرورشی آنها را به قدری با اهمیت دانسته اند که به عنوان نمونه تا این اواخر «تک ماده» نداشتند اما کسی از این دروس تجدید یا مردود نمی شود و هنوز در مدارس به معلمی که باید نقش مبصر کلاس را بازی کند مسئولیت تدریس این دروس را می دهند و از ساعات این درس به عنوان ساعت تفریح بلند مدت در داخل کلاس استفاده می شود و اگر اتفاقاً دبیری یافت شود که این دروس را جدی بگیرد و به آنها اهمیتی در خور دهد، مورد استهزاء دانش آموزان و اولیاء آنها با همکاری اولیاء مدرسه قرار خواهد گرفت. در حالیکه نتایج تحقیق و تجربه نگارنده در طی ده سال تدریس در مقاطع مختلف نشان می دهد یکی از علل عمده و اساسی افت تحصیلی دانش آموزان، ضعف آنان و آموزگاران و دبیرانشان در ادبیات فارسی است. چراکه دانش آموزان مطالب کتب درسی و جزوات آموزشی را به درستی در نمی یابند و معلمان نیز در انتقال کتبی و شفاهی مفاهیم توفیق چندانی نمی یابند. سئوالات معلمین و پاسخیهای معلمین نیز آن چنان گویا نیست. نتیجتاً ناهمی، کج فهمی، بیعلاقگی، عدم احقاق حقوق، اتخاذ معیارهای خطا و ... از عوارض اجتنابناپذیر این ضعفهای ادبی است که تاوان آن را در نهایت تمامی آحاد ملت خواهند پرداخت.

نویسنده همراه با نامه!

مشکل ضعف نگارش و بیان و نارسایی آن در دستگاه اداری و اجتماعی ما به حدی است که غالباً لازم است نویسندگان به عنوان توضیح دهنده نوشته خود همراه با نامه یا پس از ارسال آن حضوراً با مخاطب یا گیرنده نامه سخن بگویند و یا حتی سخنرانان باید پس از

نطق خود به شکلی درصدد تفسیر و توضیح آنچه گفته اند برآیند که اینها همگی ناقص غرض نوشتن نامه و یا سخنرانی است و فلسفه آن را از بین می برد و آن را امری یاه و مهمل و بی معنی جلوه گر می سازد. جالب است که در پاره ای موارد برای رساندن منظوری، عبارتی با معنای کاملاً متضاد با نظر گوینده یا نویسنده به کار می رود. مثلاً در جواب اینکه چرا دیر آمده اید، گفته می شود: «ترافیک شدید بود» در حالی که با توجه به مفهوم واژه ترافیک این عبارت دقیقاً به این معناست که رفت و آمد شدید بود، یعنی اصلاً راه بندانی وجود نداشت. یا به عنوان نمونه زمانی که می خواهیم بگوئیم در مورد فلان مسأله صحبت خواهیم کرد، می گوئیم: «در پیرامون آن مسأله صحبت خواهیم کرد.» این دقیقاً به این معناست که در مورد تمامی موضوعات اطراف و حواشی آن مسأله بحث خواهد شد و تنها چیزی که در این میان مد نظر نیست، خود موضوع است. یا به عنوان مثال گفته می شود: من به او مظنون شدم. در صورتی که باید گفته می شد من به او ظنن شدم و در اینجا «او» مظنون است. (از این قبیل نواقص و معایب در بکارگیری زبان فراوان داریم که در جای مناسب به آنها خواهیم پرداخت.) همین مشکلات در مجامع صنعتی و نهادهای کشاورزی، مراکز علمی و تحقیقاتی، مؤسسات حقوقی و کشوری و لشکری و ... به صورتهای متفاوت جلوه گر است، چراکه اساس مدیریت منابع انسانی را توان برقراری ارتباط تشکیل می دهد که از اصول آن نگارش و سخنوری است که آفت ضعف در ادبیات، محل هر دوی آنهاست و نیز اصالت و اعتبار گزارشات علمی و همینطور تفسیر صحیح قوانین و مقررات و تناسب و عدالت و وضع احکام به شکلی رسا همگی در گرو تواناییهای ادبی اهل آنهاست.

به دلایل ذکر شده و با توجه به اینکه در بررسی فرهنگ و تمدن یک ملت و به منظور شناخت ماهیت و هویت آن با مشکوک بودن جریانات تاریخی و متغیر بودن مرزهای جغرافیایی و اختلاطهای پیچیده نژادی و فقدان اصالتهای سیاسی یک ملت مواجه می شویم، به جرأت می توان گفت حفظ هویت ملی ما در یک کلام رهین حفظ زبان ماست. بنابراین برآنیم تا در این مقالات گامی هرچند کوچک در جهت حفظ و اعتلای زبان غنی فارسی برداریم. آنچه از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت، تاریخچه زبان فارسی و انواع آن، آئین نگارش، چگونگی برهیز از غلطهای رایج در نوشته های امروز اعم از غلطهای املائی و انشایی و استعمال نادرست واژه ها از جمله واژه های مأخوذ از زبانهای خارجی و نیز اشتباهات صرفی و نحوی و به خصوص گره برداری (که در مورد آن به تفصیل سخن خواهیم راند) می باشد.

□